



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۸	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۲۵
عنوان ۱	مواقیت الصلاة					
عنوان ۲	وقت نمازهای مغرب و عشاء					
عنوان ۳	ادامه تقریر مباحث آیت الله العظمی وحید (سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى)					
عنوان ۴	جمع میان روایات ملاک وقت نماز مغرب ❖ نقد حمل روایات استتار قرص بر تقیه ❖ بررسی مرجح مخالفت با عامه در مقام ❖ مقتضای اصل عملی در فرض تساقط روایات ➤ جریان شناسی اصل استصحاب و اشتغال در مقام ➤ کیفیت جریان اصل اشتغال ➤ مناقشه در جریان استصحاب موضوعی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به بررسی تعارض موجود میان دو دسته از روایات باب وقت نماز مغرب (روایات دالّ بر استتار قرص و روایات دالّ بر زوال حمرة مشرقیه) می پردازد. در ابتدا، دیدگاه حمل روایات استتار قرص بر تقیه، با استناد به نصّ بودن روایات حاکی از فعل رسول خدا ﷺ و حاکمیت اصالة الجّد در آنها، مورد مناقشه قرار گرفته و رد می شود.

در ادامه، پس از استحکام تعارض، امکان سنجی ترجیح به واسطه مرجح «مخالفت عامه» بررسی می گردد که با استدلال بر طریقی بودن و کاشفیت این مرجح (و نه موضوعیت داشتن آن) و علم به وقوع فعل پیامبر ﷺ، این ترجیح نیز مردود اعلام می شود.

در نهایت، با فرض تساقط روایات و رجوع به اصول عملیه، جریان استصحاب موضوعی (عدم تحقق مغرب) مورد واکاوی قرار می گیرد.

استاد ﷺ با تبیین مبنای تخییر در زمان تعارض، به نقد جریان استصحاب پرداخته و استدلال می کند که به دلیل دوران امر بین تحقق مغربیت با یکی از دو سبب (استتار یا زوال حمرة) و فقدان شک لاحق (یقین به ثبوت یا انتفای موضوع در هر فرض)، ارکان استصحاب ناتمام است.

درآمد بحث

بحث ما در باب جمع میان دو دسته از روایات بود؛ نخست روایاتی که بر تعیین وقت نماز مغرب به استتار قرص دلالت دارند و دوم، دسته‌ای که وقت نماز مغرب را منوط به زوال حمرة مشرقیه می‌دانند. شیخنا الأستاذ رحمته الله علیه نظرشان بر این است که وجوه جمعی که تاکنون مطرح شده، مبتلا به اشکال اند و آخرین وجه جمع، حمل روایات استتار قرص بر تقیه بود؛ به این اعتبار که چون اکثر فقهای عامه معتقدند معیار تحقق وقت غروب، استتار قرص است، انمه رحمته الله علیه جهت حفظ مذهب، این امر را بیان کرده‌اند.

نقد حمل روایات استتار قرص بر تقیه

استاد حضرت آیت الله العظمی وحید رحمته الله علیه می‌فرمایند که روایات استتار قرص، قابل حمل بر تقیه نیستند؛ زیرا اصالة الجدد در آنها مستحکم است. دلیل این امر آن است که در برخی از این روایات، مانند روایت اسماعیل بن فضل هاشمی عن أبي عبد الله رحمته الله علیه آمده است:

«قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ حِينَ تَغِيبُ الشَّمْسُ حَيْثُ يَغِيبُ حَاجِبُهَا»^۱.

این روایت صریح است در اینکه عمل رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این شکل بوده که هنگام پنهان شدن کامل قرص خورشید، نماز مغرب را اقامه می‌نمودند. این روایت به هیچ وجه قابل حمل بر تقیه نیست؛ زیرا اگر امامی حکمی را بیان کند یا عملی را انجام دهد که موافق با نظر عامه باشد، قابل حمل بر تقیه است؛ چه اینکه حکم را بیان کرده باشد و چه عملی را بر وفق مذهب عامه انجام داده باشد. اما نسبت دادن یک عمل به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قابلیت حمل بر تقیه ندارد. اگر عمل رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز این بود و این عمل واقعاً اتفاق نیفتاده بود، امام رحمته الله علیه چه داعی داشت که بفرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ حِينَ تَغِيبُ الشَّمْسُ حَيْثُ يَغِيبُ حَاجِبُهَا»؟

بنابراین هیچ وجهی برای حمل این روایت بر تقیه وجود ندارد؛ یعنی این روایت، نص در بیان حکم واقعی است و به هیچ وجه نمی‌توان از اصالة الجدد آن صرف نظر کرد.

وقتی روشن شد که این روایت نص در بیان حکم واقعی است، مشخص می‌گردد که در سایر روایاتی که در باب «غروب الشمس» آمده و مضمون مشابهی دارند نیز بیان حکم توسط امام صادق رحمته الله علیه از جانب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صورت گرفته و یک بیان جدی است و اصالة الجدد بر آن حاکم است و قابل حمل بر تقیه نیست؛ بنابراین تعارض، مستحکم می‌شود؛ بدین صورت که از یک سو، روایاتی داریم که وقت مغرب را با زوال حمرة مشرقیه می‌دانند و از سوی دیگر، دسته‌ای از روایات دلالت می‌کنند وقت صلاة مغرب با استتار قرص تحقق می‌یابد و این دسته اخیر، قابل حمل بر تقیه نیستند.

بررسی مرجح مخالفت با عامه در مقام

حال پس از استحکام تعارض، آیا می‌توان روایات دال بر حمرة مشرقیه را به دلیل مخالفت با عامه ترجیح داد؟ به عبارت دیگر، پس از آنکه تعارض مستحکم شد، آیا می‌توان به قواعد باب تعادل و ترجیح عمل کرد و از آنجا که یکی از قواعد باب

تبادل و ترجیح، تقدم خبر مخالف با عامه بر خبر موافق با عامه است (خُذْ بِمَا خَالَفَ الْعَامَّةَ)، آیا می توان به این مرجح اخذ کرد و بدین ترتیب روایات حمرة مشرقیه را بر روایات استتار قرص مقدم داشت؟

پاسخ آن است که این مرجح از مرجحات باب تعارض در اینجا جاری نمی شود؛ زیرا قواعد باب تبادل و ترجیح، قواعد تعبدیه نیستند؛ بلکه قواعدی اند که به لحاظ کاشفیت از حکم واقعی در بین مرجحات باب تعارض تعیین شده اند. یعنی اگر گفته شده «خُذْ بِمَا خَالَفَ الْعَامَّةَ»^۱، نه بدین معناست که هرچه مخالف عامه است باید مقدم داشته شود - حتی اگر بدانیم آنچه مخالف عامه است، موافق با واقع نیست - بلکه مخالفت با عامه، اماره بر مطابقت با واقع است.

علت این است که در بعضی از مباحث سابق اشاره شد: اساساً از دستگاه حکومتی دستور صادر شده بود که هر جا علی بن ابی طالب علیه السلام فتوایی دارد، روایتی برخلاف آن جعل کنید یا فتوایی برخلاف آن بدهید یا اگر فتوایی برخلاف فتوای علی علیه السلام یافتید، آن فتوا را ترویج کنید. داستان نماز روز عرفه هم که شهرت فراوانی دارد و از مسلمات تاریخ اسلام است، بر این واقعیت صحه می گذارد. جریان از این قرار است که بنی امیه، معاویه را سرزنش می کردند که آبروی ما را برده است؛ چون عثمان با اینکه نماز در عرفه باید شکسته باشد - چراکه همه (اهل مکه و غیر ایشان) مسافرن و قصد اقامت نیز در آن جا ممکن نیست - آن را تمام می خواند. روزی عثمان از حضرت امیر علیه السلام خواست که در عرفه اقامه نماز کند و حضرت فرمودند: من اگر بخواهم نماز ظهر را اقامه کنم، به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کنم.

عثمان در آنجا نماز را تمام می خواند و این از بدعت های اوست؛ با آنکه در روایت می خوانیم خود او نیز چند سالی نماز را شکسته می خواند، اما پس از آن، نماز را تمام به جا می آورد. هنگامی که به حضرت امیر علیه السلام پیشنهاد شد تا نماز را اقامه کنند، ایشان فرمودند که در صورت اقامه نماز، آن را به صورت شکسته و مطابق با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به جای می آورند. لذا عثمان از پیشنهاد خود منصرف شد و خود به نماز ایستاد. این موضوع در بین مردم شهرت یافت و این گونه تلقی شد که اختلاف بین عثمان و علی علیه السلام سبب شده است تا عثمان نماز را تمام بخواند؛ درحالی که حضرت علی علیه السلام اعلام کرده اند نماز را شکسته ادا می کنند.

بعدها هنگامی که معاویه به قدرت رسید و برای سفر حج وارد شد، از رویه عثمان و اختلاف بین علی علیه السلام و عثمان اطلاعی نداشت؛ ولی چون شنیده بود که ابوبکر، عثمان و دیگران در این مکان نماز را شکسته می خوانند، آن را شکسته به جا آورد؛ اما بنی امیه زبان به سرزنش او گشودند و انتقاد می کردند که: تو آبروی صاحب خود (عثمان) را ریختی، چون او نمازش را در عرفه تمام می خواند و شما شکسته خواندی. معاویه هم دستور داد که از سال بعد، همه نماز را تمام بخوانند «خِلافاً لِسُنَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام». یعنی مسأله مخالفت با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله که از حضرت امیر علیه السلام منقول بود، به یک سیاست مستحکم در دوره خلفا تبدیل شده بود. البته این سیاست مخالفت با حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در دوره بنی امیه شدت بیشتری یافت.

۱. اشاره به روایتی که در ضمن آن آمده: «... قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عَنْكُمْ؟ قَالَ: يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَيُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَافَقَ الْعَامَّةَ ...» [الكافي؛ كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ح ۱۰].

در چنین شرایطی حضرت فرموده است: «خُذْ بِمَا خَالَفَ الْعَامَّةَ»؛ چون مخالفت عامه کاشف از واقع و حکم واقعی است، نه اینکه خود مخالفت به خودی خود موضوعیت داشته و تعبداً گفته شده باشد که هرچه مخالف آن باشد درست است. پس از آنکه معلوم شد روایت منقول از رسول الله صلی الله علیه و آله که می فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي الْمَغْرِبَ حِينَ تَغِيْبُ الشَّمْسُ حَيْثُ يَغِيْبُ حَاجِبُهَا»، دال بر این است که ایشان با غروب خورشید نماز خود را اقامه می کردند، عمل به مخالف عامه ترجیح ندارد؛ چون قطع داریم که مخالفت عامه کاشف از حکم واقعی نیست و لذا این مرجح قابلیت عمل ندارد.

مقتضای اصل عملی در فرض تساقط روایات

اکنون اگر مرجحی در کار نبود و تعارض بین دو دسته از روایات هم مستحکم بود، تکلیف چیست؟ در باب تعارض، اگر تعارض بین دو روایت مستحکم بود و مرجحات هم جاری نمی شدند، تکلیف براساس مبنای شیخنا الأستاذ، تخییر است؛ یعنی مجتهد می تواند مقلد را مختیر سازد و حتی خود، امکان پیدا می کند که طبق هریک از دو روایت، هم فتوا دهد که نماز مغرب با استتار قرص جایز است و هم با زوال حمرة مشرقیه. این تخییر مخصوص مجتهد است که به تبع او به مقلد نیز سرایت می یابد.

جریان شناسی اصل استصحاب و اشتغال در مقام

حال اگر ما قائل به تساقط شدیم - اگر مبنای ما مبنای تساقط بود که اگر متعارضین مستحکم شدند و مرجحات هم قابل جریان نبودند، در اینجا ساقط می شوند و باید به سراغ ادله فوقانی برویم و اگر ادله فوقانی وجود نداشت، باید به اصل عملی مراجعه کنیم - در این جا نیز ادله فوقانی خاصی نداریم، لذا باید به اصل عملی رجوع کنیم. اما چه اصلی در اینجا قابل جریان است؟

در این جا دو اصل مطرح است:

۱. استصحاب؛

۲. اشتغال.

برای عمل به استصحاب، دو نوع از آن قابل بحث است:

الف. استصحاب موضوعی؛

ب. استصحاب حکمی.

استصحاب موضوعی به این شکل است که: چون در تحقق یا عدم تحقق مغرب و رسیدن وقت نماز مغرب شک داریم، لذا استصحاب عدم مغرب را جاری می کنیم. به عبارت دیگر، پیش از این، وقتی که خورشید غروب نکرده بود، وقت صلاة مغرب نرسیده بود و اکنون که در رسیدن وقت صلاة مغرب شک داریم، عدم تحقق آن را استصحاب می کنیم. استصحاب حکمی هم بدین صورت جاری می شود که: وقتی غروب شمس حاصل شد، شک می کنیم که آیا «یجوز» یا «لا یجوز» اقامه صلاة مغرب؟ قبل از این، وجوب اقامه صلاة مغرب تحقق نیافته بود؛ لذا نمی دانیم آیا با غروب شمس این وجوب صلاة مغرب حاصل شده است یا خیر؛ پس تا وقتی که حمرة مشرقیه زائل گردد، استصحاب عدم الوجوب می کنیم.

کیفیت جریان اصل اشتغال

اما اگر کسی بخواهد اصل اشتغال را جاری کند، بدین ترتیب است که گفته شود: قبل از استتار قرص، ذمه مکلف به «صلاة المغرب عند حصول الوقت» (عند استتار القرص یا عند زوال الحمرة المشرقية) مشغول بود. اگر با استتار قرص نماز بگزارد، فراغت ذمه را احراز نمی کند و اصالة الاشتغال حکم می کند ذمه او هم چنان مشغول است تا وقتی که حمرة مشرقیه زائل گردد و دوباره نماز مغرب بخواند.

اکنون باید دید که در اینجا بنابر تساقط در تعارض خبرین و فقدان مرجحات، اصل استصحاب جاری می شود یا اصالة الاشتغال؟

گفتیم که مبنای شیخنا الأستاذ، عند التعارض و فقدان المرجحات، تخییر است. اگر کسی مبنای ایشان را پذیرفت، باید قائل به تخییر شود؛ «كان مجتهداً أو مقلداً»؛ یعنی اگر مجتهد بود، می تواند به هریک از این دو شق فتوا دهد و اگر مقلد بود، مجتهد امکان دارد به او فتوا دهد که مخیر است.

چنانچه فتوایی مبتنی بر تخییر صادر شد، مقلد در انتخاب یکی از دو شق جاری در آن تخییر مخیر خواهد بود. اما اگر مجتهد فتوایی مبنی بر تعیین صادر نماید - به این معنا که خود براساس ترجیح یک شق فتوا دهد، مثلاً حکم کند که نماز باید «عند غروب شمس» اقامه شود - وضعیّت مقلد متفاوت است.

اگر مقلدی مطلع شود که مبنای فتوایی مجتهد اصل تخییر است (یعنی در تعارض روایات، هر دو شق را محتمل دانسته و اختیار را به مقلد داده است)، اما مجتهد به تعیین (مثلاً وجوب نماز با استتار قرص) فتوا داده باشد، آیا مقلد می تواند براساس شق دیگر (مثلاً وجوب نماز با زوال حمرة مشرقیه) عمل کند؟

در این حالت اگر مقلد به فتوای مجتهد آگاهی یابد، می تواند طبق مبنای او عمل کند؛ هرچند که فتوای او برخلاف مبنایش باشد. در اینجا مجتهد می تواند فتوا به وجوب نماز با استتار قرص بدهد با اینکه مبنایش تخییر است، لذا می تواند اعلام دارد که مقلد طبق «أحد الشّقین» عمل کند یا به وجوب نماز با زوال حمرة مشرقیه فتوا دهد. اما اگر مقلد بداند مبنای مجتهد تخییر است اما در فتوا به روایات استتار قرص از باب اختیار احد الشّقین عمل کرده، می تواند برخلاف او عمل نماید؛ زیرا این در حقیقت عمل برخلاف مبنای مجتهد نیست؛ بلکه برخلاف اختیار او به شمار می رود؛ چون او یک شق از واجب تخییری را برگزیده است. این اصل در همه واجبات تخییری جاری است که اگر مکلف بداند مبنای مجتهد تخییر است و فتوایش به احد الشّقین ناشی از مصلحتی (مثلاً بالحفاظ مناطق اهل سنت) یا علت دیگری است، می تواند به شق دیگر مبنای او عمل نماید؛ هرچند که در فتوا خلاف آن را فرموده باشد. از سوی دیگر هم اگر مجتهد به وجوب نماز با زوال حمرة مشرقیه فتوا داده اما مقلد می داند مبنای مجتهد تخییر است، می تواند برپایه شق دیگر تخییر عمل کند و با استتار قرص نماز بگزارد.

پرسشگر: ...

استاد: این قاعده ریشه در یک بحث اصولی دارد که «عند تعارض الدلیلین و عدم مرجح»، مبنا تساقط است یا تخییر؟ برخی روایات در این گونه موارد قائل به تخییر شده است و اگر به این روایات عمل کنیم، تخییر را برمی گزینیم؛ وگرنه قاعده، تساقط خواهد بود.

اکنون بینیم کدام اصل در اینجا بعد التعارض والتساقط جاری می شود؛ استصحاب یا اشتغال؟

مناقشه در جریان استصحاب موضوعی

گفتیم که استصحاب بر دو نوع موضوعی و حکمی است. شیخنا الأستاذ می فرماید که استصحاب موضوع در اینجا جریان ندارد؛ چرا که ارکان استصحاب در این جا تمام نیست؛ زیرا امر دائر بین الأمرین است؛ تحقق مغرب به واسطه استتار قرص و تحقق آن به واسطه زوال حمرة مشرقیه.

اگر مغربیت به استتار قرص محقق می شود، جایی برای استصحاب باقی نمی ماند و اگر به زوال حمرة مشرقیه تحقق یافت نیز نه موضوع واحد داریم و نه شک در بقای آن؛ درحالی که استصحاب موضوعی در جایی جاری است که یقین به تحقق موضوع و شک در بقا داشته باشیم. ما در این جا یقین سابق و شک لاحق نداریم و امر دائر است بین تحقق مغربیت به واسطه استتار قرص یا زوال حمرة مشرقیه و هیچ یک از این دو متیقن نیستند.

به عبارت دیگر، ما قصد عدم مغربیت را داریم که اگر با استتار قرص حاصل گردیده باشد، به انتفای موضوع یقین داریم و چنان چه عدم مغربیت با زوال حمرة مشرقیه تحقق یابد، یا یقین به بقای موضوع (انتفای عدم مغربیت یا بقای آن) داریم، نه یقین به آن تا شک در بقای آن کنیم.

پرسشگر: ...

استاد: در اینجا یقین داریم که مغربیت یا با این از بین رفته یا با دیگری. شک نداریم که عدم مغربیت یا به وسیله استتار قرص از بین رفته یا به واسطه زوال حمرة مشرقیه. اگر با استتار قرص منتفی شده باشد، شک در بقای آن نداریم و چنانچه با زوال حمرة مشرقیه از بین رفته باشد، علم به بقا داریم و در هیچ یک از دو فرض، یقین به تحقق و شک در بقا نداریم؛ بلکه یا یقین به عدم بقای عدم مغربیت داریم یا یقین به بقای آن. در هر دو فرض یقین داریم و در اینجا اگر ملاک ما در تحقق مغربیت استتار قرص باشد، یقین داریم که با استتار قرص، عدم مغربیت منتفی شده و اگر مغربیت با زوال حمرة مشرقیه محقق شود، به عدم مغربیت یقین داریم.

پرسشگر: ...

استاد: ما به یکی از دو فرض یقین داریم. ما می خواهیم استصحاب عدم مغربیت کنیم؛ ولی در اینجا یا یقین به این داریم که مغرب نشده یا یقین داریم که مغرب شده؛ بیش از دو فرض نیست، پس شکی در میان نیست.

پرسشگر: ...

استاد: در موارد شک در علم اجمالی نمی توانیم استصحاب جاری کنیم. اگر علم داریم که استصحاب ما به یکی از دو شق علم اجمالی منتفی شده است، اینجا شک نداریم بلکه یا یقین به ثبوت داریم یا به عدم ثبوت؛ یعنی در یک حالت یقین به ثبوت داریم و در حالت دیگر به عدم ثبوت. هیچ شکی نداریم. یا غروب شمس ملاک مغربیت است، پس یقین داریم که عدم المغربیه منتفی شده؛ یا ملاک مغربیت زوال حمرة مشرقیه است، پس یقین داریم که عدم مغربیت ثابت است و در هیچ یک از دو فرض شکی در کار نیست.

و صلی الله علی محمد و آل محمد